دوماهنامهٔ علمی- پژوهشی
د۱۰، ش۱ (پیاپی ۴۹)، فروردین و اردیبهشت ۱۳۹۸، صص۱۴۹-۱۶۹

نسبیتِ زبانی و گفتمان در زندگینامه‌های خودنوشت از منظر پست‌مدرنیسم

مریم قائمی[۱]، فرزان سجودی*[۲]

۱. دانشجوی دکتری رشته فلسفه هنر، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.
۲. دانشیار گروه نمایش، دانشکده سینما و تئاتر، دانشگاه هنر، تهران، ایران.

دریافت: ۹۶/۹/۱۹ پذیرش: ۹۶/۱۰/۶

چکیده

وقتی متن در یک بستر آشنا درک شود و برای خواننده کلیتی منسجم داشته باشد، یک «پارهٔ کلامی» یا «گفتمان» خوانده می‌شود. قرائت یک گفتمان هم در گرو دانش زبانی و هم دانش غیرزبانی است. زندگینامهٔ خودنوشت نیز در مقام یک روایت، جهان متنیِ خود را دارد. واقعیت آن، حاصل شیوهٔ رمزگذاری زبانی، یعنی همان نسبیت زبانی و جبر زبانی از سوی نگارنده‌اش است که فعالانه جهان و خویشتن را برمی‌سازد. از این رو، از رهگذر تحلیل دامنهٔ زبان به‌کار رفته در یک متن زندگینامهٔ خودنوشت، به لحاظ معانی صریح و زنجیره‌ای از معانی ضمنی، می‌توان شناختی از جهان‌بینی مؤلف به‌دست آورد. به بیان دیگر، سوژهٔ زندگینامهٔ خودنوشت، محصول لحظه به لحظه، و از یک تجربه به تجربهٔ دیگر است که در گستره‌ای از زبان، در موقعیت‌های چندگانهٔ برخاسته از گفتار ایستا قرار می‌گیرد. اجرای همین خویشتن چندپاره به یک هنجار پست مدرن تبدیل شده است. حال باید پرسید، ارتباط میان زبان با واقعیت زندگینامهٔ خودنوشت چیست و چه جنبه‌هایی از هویت فرهنگی خویشتن را بازنمایی می‌کند؟ با توجه به این مسئله، هدف از این مقاله، پاسخ به این پرسش است که در قرائت ما از سوژهٔ پست‌مدرن در کانون زندگینامهٔ خودنوشت، با درنظر گرفتن زبان به‌منزلهٔ واسطهٔ بیان و نیز با توجه به فرازبان در مقام زبانی که برای توضیح درخصوص زبانِ چنین متنی به‌منظور بازنمود خویشتن به‌کار می‌رود، چگونه «من» چندگانه و مبهم و هم چنین «دیگران» برآمده از این متون، در زبان تحقق می‌یابند و در گفتمان‌های گوناگون شرکت می‌جویند.

واژه‌های کلیدی: گفتمان، زندگینامهٔ خودنوشت، پست‌مدرنیسم، سوژه، بازنمایی.

* نویسندهٔ مسئول مقاله: E-mail: fsojoodi@yahoo.com

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-04-28]

[DOR: 20.1001.1.23223081.1398.10.1.5.7]

۱. مقدمه

با توجه به پیشینهٔ زندگینامهٔ خودنوشت در مقام یک سبک غربی برای تولید خویشتن، می‌توان گفت که این سبک نوشتار درواقع یک گفتمان به‌شمار می‌رود که میراث و نتیجهٔ فرعی عصر روشنگری است. طبق رویکرد آن دوره، زندگینامهٔ خودنوشت، یک «منِ» منطقی و بازنمایی-کننده را در مرکز خود دارد که در خویشتن تأمل و تعمق می‌کند. از این رو، فضیلت افرادی به-شمار می‌آید که می‌اندیشند و وجود دارند. در راستای بحث بازنمایی سوژهٔ زندگینامهٔ خودنوشت در قالب گفتمان این ژانر از منظر پست مدرنیسم، ما با یک سوژهٔ چندپاره و بی‌ثبات سروکار داریم که خالق معنای خودش به‌واسطهٔ زبان نیست؛ بلکه، سوژه‌ای را می یابیم که طی زمان دستخوش تغییر و تحول می‌شود و می‌توان بازنمایی آن را در زبان این جهان متنی جست‌وجو کرد. بنابراین، ما باید هر ارتباط ساده میان گفتمان و سوژهٔ متکلم را مورد پرسش قرار دهیم، به‌خصوص این نظر که می‌گوید «تجربه، صدا را تولید می‌کند». برای مثال، زن بودن به معنای حرف زدن با صدای زنانه است. نگارندهٔ زندگینامهٔ خودنوشت شکل‌ها و تکنیک‌های مربوط به بسیاری از گفتمان‌ها را که کاملاً در یک شکل واحد یا الگوی معیارگون جای نمی‌گیرند و شامل بیشتر شیوه‌های چندفرهنگی بازنمایی خویشتن می‌شود، به‌کار می‌گیرد. از این رو، می‌توان گفت که زندگینامهٔ خودنوشت فرصتی را برای تغییر و تبدیل خویشتن مهیا می‌سازد. زندگینامهٔ خودنوشت بیش از اینکه یک گزارش با محتوای ثابت باشد که در پایان زندگی طولانی یک فرد خلاصه می‌شود، درواقع طرحی مبتنی بر تفکر و اندیشه در خصوص این موضوع است که «چگونه دیگری شویم». در این راستا ، فوکو نیز معتقد است که «ما می‌نویسیم تا تبدیل به شخص دیگری غیر از آن کسی که بودیم، بشویم».

رشد سریع این سبک نوشتار از دههٔ ۱۹۷۰ به این سو نیز در حقیقت مرهون شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی و سیاسی گوناگون است که سبب شده تا انواع بیشتری از مردم به چاپ و انتشار شرح انتظارات خود از زندگی دست بزنند. به‌طور کلی،می توان دو نکتهٔ اساسی را در خصوص ژانر زندگینامهٔ خودنوشت جست‌وجو کرد. نخست، اینکه به لحاظ صوری، برخی از متون ژانر زندگینامهٔ خودنوشت به‌راستی تجربی، بی‌ثبات و چندصدایی‌اند و به همان اندازه که می‌توانند شاهد و مستندی برای خویشتن باشند، متنوع نیز هستند و نقد، هجو و یا تقلیدسازی از خویشتن را نیز شامل می‌شوند. از این رو، زبان و فرازبان در تجزیه و تحلیل این متون نقش

[DOR: 20.1001.1.23223081.1398.10.1.5.7]
[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-04-28]

مهمی را ایفا می‌کنند. نکتهٔ دوم این است که برخی دیگر از متون زندگینامهٔ خودنوشت، تمرکزشان بر بیان یک داستان متفاوت است، و نه بر گفتن داستان به شیوه‌ای متفاوت. در این راستا، جنبش‌های هویت‌محور (مانند جنبش زنان، رنگین‌پوستان و افراد دارای گرایشات جنسی خارج از هنجار اجتماع) در دهه‌های اخیر نقش بسزایی داشته و پیشرفت‌هایی را در زمینهٔ این نوع نوشتار رقم زده‌اند و حتی بررسی‌های نظری و نقادانه‌ای را در حوزه‌هایی مانند زبان-شناسی، جنسیت، نژاد، فمینیسم و مطالعات پسااستعماری تعریف کرده‌اند. میان این نظریه‌ها، زندگینامه‌های خودنوشت وهمچنین شهادت‌دهی‌ها که اخیراً در رسانه‌های اعتراف‌محور (ازجمله برنامه‌های تلویزیونی افشا کنندهٔ زندگی‌های واقعی افراد) نمود دارند، نوعی تشریک مساعی و هم‌افزایی دیده می‌شود. تلاش تمامی این رویکردها، بررسی «غیر بودن» یا دیگربودگی نگارندهٔ زندگینامهٔ خودنوشت در نوشتارش است و اینکه چگونه از راه زبان به سوژه هایی تبدیل می‌شوند که نمایندهٔ دیگران هستند. حال پرسش این است که روایت زندگی خصوصی و عمومی نویسنده در زندگینامهٔ خودنوشت، به‌واسطهٔ زبان، گفتمانی ساختگی است یا اینکه واقعی و مشروع به‌شمار می آید؟ چگونه نگارندهٔ زندگینامهٔ خودنوشت می‌تواند از رهگذر زبان، خود را به جایگاه سوژهٔ بازنمایی‌کننده ارتقا دهد تا نمایندهٔ دیگران شود؟ زبان بلاغی چه تفاوتی را برای متن زندگینامهٔ خودنوشت رقم می‌زند تا آن را از دیگر گفتمان‌های مشابه مانند خاطره‌نویسی روزانه، متمایز سازد؟ این تحقیق می‌کوشد تا به این سه پرسش اساسی از منظر پست‌مدرنیسم پاسخ گوید که زمینهٔ پژوهشی نوینی در نقد و مطالعهٔ زندگینامهٔ خودنوشت شمرده می‌شود و منابع فارسی چندانی در این حوزهٔ تحقیقی به چشم نمی‌خورد.

۲. پیشینهٔ مطالعات زندگینامهٔ خودنوشت در عصر پست‌مدرن

در پایان دههٔ ۱۹۷۰، مطالعات زندگینامهٔ خودنوشت شکل جدیدی به خود گرفت، لحظه‌ای که ویژگی‌های برجسته‌اش، «تجربه‌گرایی انتظام‌بخش»[1]، توجه به سیاست‌های نگارش به زبان اول‌شخص مفرد، مفهوم‌سازی مجدد درخصوص روابط میان‌قومیت، جنسیت، نژاد، گرایشات جنسی و نیز انواع بازنمایی بوده است. پست‌مدرنیسم، انواع تفکرات دسته‌بندی‌کننده و همچنین روش‌های تحکیم و حفظ این طبقه‌بندی‌ها را مورد پرسش قرار می‌دهد. از این رو، مطالعات فرهنگی و ادبی درپست مدرنیسم، بر طبقه‌بندی تحلیلی و تجربی «خویشتن» و مرزهای

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-04-28]
[DOR: 20.1001.1.23223081.1398.10.1.5.7]

بازنمایی آن متمرکز شده‌اند. توجه به برساخته شدن «خویشتن» در زندگینامهٔ خودنوشت و به‌وسیلهٔ زندگینامهٔ خودنوشت، امری ضروری به‌شمار می‌آید و این کار با پرسش درخصوص روش‌شناسی‌هایی که هویت فرهنگی «خویشتن» را از راه زبان تولید و بازتولید می‌کنند، میسر می‌شود. بنیان‌هایی که کنکاش‌های هستی‌شناختی و هویت بر آن‌ها استوار است، از طریق ارجاعات برساخته‌شده میان «متن ادبی» و «بسترنقادانه» تعیین می‌شوند، و به نوبهٔ خود، تأثیر ارجاعی طبقه‌بندی های هویتی را رقم می‌زنند؛ از جمله اینکه آیا پست‌مدرنیسم یک هویت است؟ آیا می‌توان پست‌مدرن یا پست‌مدرنیست بود؟ آیا این نامی است که می‌توان بر خویشتن گذاشت و یا ازسوی کسی تعیین می‌شود؟ آیا «امری جمعی» محسوب می‌شود و یا نوعی گرایش یا یک رشتهٔ خاص است، حتی اگر مرزهای انظباطی را زیر پا بگذارد؟ در مطالعات سنتی زندگینامهٔ خودنوشت، اصطلاحاتی که درون پست‌مدرنیسم احتمالاً دستخوش تغییر شده اند، به‌خصوص اصطلاحات مربوط به تاریخ و سوبژکتیویته ، به‌عنوان عناصر ثابت داستان زندگی فرد در نظر گرفته می‌شدند. به همین ترتیب، در مطالعات سنتی زندگینامهٔ خودنوشت، متونی که این ثبات را تأیید می‌کردند و یا درحال تصدیق این ثبات بودند، «سنتِ» زندگینامهٔ خودنوشت را شکل می‌دادند.

اکنون زمان آن فرارسیده تا مفاهیم ضمنی ژانر زندگینامهٔ خودنوشت را مورد بررسی قرار دهیم. شکگرایی پست‌مدرنیسم دربارهٔ « گونه‌شناسی (یا سنخ‌شناسیِ) عام»[۲]، اهرم مفهومی مؤثری را برای این کار خطیر فراهم می‌آورد. روشنگری‌های پست‌مدرنیسم درخصوص کارکرد ایدئولوژی و بازنمایی، فرصت مناسبی را برای تجدیدنظر دربارهٔ ارتباط میان زندگینامهٔ خودنوشت و سنت آن، و همچنین دربارهٔ جایگاه زندگینامهٔ خودنوشت به‌عنوان یک ژانر، در اختیار ما قرار می‌دهد.

زندگینامهٔ خودنوشت به‌عنوان روشی برای بازنمایی خویشتن که به‌طرز پیچیده‌ای درون همهٔ فرهنگ‌ها جای دارد، و همچنین مطالعات انجام‌شده درخصوص زندگینامهٔ خودنوشت به-عنوان یک شیوهٔ نقادانهٔ بینارشته‌ای، نتایج گوناگونی را برای تکنیک‌ها و نقدهای پست‌مدرنیستی به دنبال داشته است. از این رو، بررسی دوسویهٔ زندگینامهٔ خودنوشت و پست‌مدرنیسم، به علت توجه هر دوی آن‌ها به نظریه‌پردازی درخصوص سوژه، امری ضروری است. پرسشگری و نیروی بالقوه منتقدانهٔ پست‌مدرنیسم درزمینهٔ زندگینامهٔ خودنوشت، از راه تأکیدگذاری بر

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-04-28]

[DOR: 20.1001.1.23223081.1398.10.1.5.7]

سوژه در مقام عامل گفتمان، یعنی در جایی که خودِ سوژه الزاماً به‌عنوان امری استدلالی فهمیده می‌شود، نمود می‌یابد. شانتال موفه[۳] و تعدادی دیگر از منتقدان عصر حاضر، با نگاه به زندگینامهٔ خودنوشت و دیگر شکل‌های بازنمایی خویشتن از منظر پست‌مدرنیسم، می‌کوشند تا در خصوص سوژه نظریه‌پردازی کنند؛ زیرا زندگینامهٔ خودنوشت و شکل‌های مربوط به بازنمایی خویشتن را به‌منزلهٔ جایگاه تولید هویت در نظر می‌گیرند، و در مقام متن نیز، هم در مقابل هویت‌های فرهنگی مقاومت می‌ورزند و هم آن‌ها را تولید می‌کنند. از این رو، به اعتقاد لی گیلمور[۴] اینکه پست‌مدرنیسم چه کاری انجام می‌دهد، بااهمیت تر از چیستیِ پست‌مدرنیسم و مفهوم نهایی‌اش است. پروژه‌هایی که در پی تعریف خصوصیات درونی پست‌مدرنیسم یا همان هویت پست‌مدرنیسم هستند، فرض را - هرچند موقتی - بر این گذاشته‌اند که پست‌مدرنیسم موجودیتی ثابت و ریشه‌دار دارد، و با آنکه یک روش ضدبنیادگرایی به‌شمار می‌رود، از یک مبنا و بنیان نیز برخوردار است. نیروی بالقوهٔ پست‌مدرنیسم به‌عنوان شیوه‌ای منتقدانه، همگام با تاریخ حرکت می‌کند، و رابطهٔ آن با زندگینامهٔ خودنوشت، دوجانبه و بحث‌انگیز است. افزون بر این، پست‌مدرنیسم، حوزهٔ مناسبی برای بررسی بازنمایی خویشتن است، آن هم زمانی که مجموعه‌ای از عملکردهای فرهنگی، تاریخی و نوشتاری با توجه به اجراهای خاصشان در نظر گرفته می‌شوند (Gilmore, 1994:1).

مطالعات زندگینامهٔ خودنوشت در حال حاضر رونق دارد و به متونی توجه می‌کند که تا پیش از این، «زندگینامهٔ خودنوشت» به شمار نمی‌آمدند. در مطالعات سنتی زندگینامهٔ خودنوشت، بازنمایی یک خویشتنِ (عمدتاً) سفیدپوست،غیرهمجنس‌گرا و نخبه، امری طبیعی به‌شمار می‌آمد. تلاش‌های انجام‌گرفته برای پایه‌گذاری ژانر زندگینامهٔ خودنوشت بر مبنای آثار آگوستین، روسو، هنری آدامز[۵] و غیره، در تولید فرهنگی سیاست‌های هویتی نیز نقش داشته است؛ سیاستی که از طریق بازتولید طبقات اجتماعی، گرایشات جنسی، نژاد و جنسیت، به‌عنوان شرایط لازم برای ایجاد «تفاوت» در گسترهٔ اجتماعی قدرت، بر آن بود تا سلسله‌مراتب هویت را حفظ کند. از منظر نقد پست‌مدرنیستی که ژانرهای مختلف را به دیدهٔ تردید می‌نگرد، ژانر غیرکلاسیک و نوظهور زندگینامهٔ خودنوشت، نقطهٔ مناسبی برای توجه محسوب می‌شود. بیشتر منتقدان سنتی زندگینامهٔ خودنوشت به منظور به‌دست آوردن جایگاهی در فضای محدود و رقابت‌جویانهٔ مطالعات ادبی، دربارهٔ انسجام عمومی و تداوم تاریخی زندگینامهٔ خودنوشت،

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-04-28]

[DOR: 20.1001.1.23223081.1398.10.1.5.7]

استدلال‌هایی را ارائه می‌کنند. اما از سوی دیگر، بسیاری از کنکاش‌های پست‌مدرن، از تعریف کلی‌نگر زندگینامهٔ خودنوشت و حد و مرزهای قرار داده شده از طرف نظریات مربوط به ژانر، دوری می‌جویند. علتش این است که زندگینامهٔ خودنوشت، ماهیتی دوگانه دارد. از یک سو، اغلب از لحاظ عینی بودن، ناکافی به نظر می‌رسد؛ زیرا «شاهد عینی»، حتی بیش از دیگر مفسران وقایع، هم‌زمان مورد سوءظن و پیگیری قرار می‌گیرد. از سوی دیگر، زندگینامهٔ خودنوشت از لحاظ ذهنی بودن نیز ناکافی است؛ زیرا بر محدودیت‌های واقعیت بیش از اندازه تکیه دارد. از این رو، زندگینامهٔ خودنوشت، هم بیرون از تاریخ و هم بیرون از «داستان خیالی»[6] قرار می‌گیرد.

۳. بازنمایی سوژهٔ پست‌مدرن در گفتمان زندگینامهٔ خودنوشت

یکی از «نشان‌های»[7] زندگینامهٔ خودنوشت، به‌کارگیری مشکل‌سازِ ضمیر فاعلی «من» است که ارجاع مناسبی ندارد. تعاریف مربوط به زندگینامهٔ خودنوشت، از وجود ارجاع میان یک فرد که می‌گوید «من» و «منی» که یک فرد نیست و بلکه یک کارکرد زبانی است، سرچشمه می‌گیرند. از این رو، این نوع تعاریف همواره به لحاظ ارجاع به این ناهماهنگی، دستخوش تزلزل می‌شوند. امّا، این مشکل را باید بر پایهٔ بازنمایی خویشتن، بسترسازی کرد. به بیان دیگر، چه قرائت‌هایی از زندگینامهٔ خودنوشت امکان‌پذیر است، آن هم زمانی که عنصر زبان‌شناختی و حسّ راحتی با کلمات که فرد برای برخورداری از ثبات، بیش از همه به آن‌ها متوسل می‌شود، هم عام بودن و هم فردیت را عرضه می‌کند؟ همچنین، به طور کلی، زمانی که خویشتنِ مستقل همان گویندهٔ برتر نیست، و یا هنگامی که نشان زندگینامهٔ خودنوشت، یعنی همان «من»، جایگاهی را تعیین می‌کند که در آن، مرجع صلاحیت‌دار برخی گفتمان‌ها به‌منزلهٔ تأییدی بر بازنمایی خویشتن جلوه‌گر می‌شود، چه نوشته‌هایی از زندگینامهٔ خودنوشت امکان‌پذیر خواهند شد؟ هر چند نقدهای بسیاری به مسئلهٔ ارجاع می‌پردازند، از نظر برخی منتقدان و مؤلفانِ زندگینامهٔ خودنوشت، نکتهٔ بااهمیت، همان نیروی بالقوه برای اعطای شکل‌های دوباره به هویتِ مبتنی بر زندگینامهٔ خودنوشت و در ارتباط با مجموعه‌ای از گفتمان‌هاست، و نه بازبینی بیشتر ارتباط زندگینامهٔ خودنوشت با «امر واقعی». از دیدگاه پساساختارگرایی و پست‌مدرنیسم، حقیقتی

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-04-28]
[DOR: 20.1001.1.23223081.1398.10.1.5.7]

وجود ندارد، بلکه آن چیزی که هست، فقط تفسیر و برداشت است.

به عقیدهٔ گیلمور، «نشان زندگینامهٔ خودنوشت» که در «من» متجلی می‌شود، به ژانرهای ثابت بیشتری متصل است؛ ازجمله به رُمان مبتنی بر زندگینامهٔ خودنوشت که «اشتباه معنایی» را نیز در پی دارد. نشان زندگینامهٔ خودنوشت یا همان «من»، وجود گسیختگی در ژانر، و نیز ظهور یا وقفهٔ بازنمایی خویشتن در ژانرهایی را خاطر نشان می‌سازد که تا پیش از این، بازنمایی خویشتن در آن‌ها مشروعیت نداشت. افزون بر این، اگرچه بسیاری از نویسندگان به ژانرهای آثارشان اشاره می‌کنند، این نوع تعیین کردن‌ها می‌تواند از سوی منتقدانی که نشان زندگینامهٔ خودنوشت یعنی همان «من» را برای صلاحیت بخشیدن به و یا سلب صلاحیت از آثار ایشان به‌کار می‌گیرند، مورد پرسش واقع شود. نشان زندگینامهٔ خودنوشت می‌تواند باعث سلب مشروعیت شود (مانند این جمله که «این یک رُمان نیست، بلکه رُمانی مبتنی بر زندگینامهٔ خودنوشت است») و یا ارتقای کار نگارنده را رقم بزند (مانند این جمله که «این فقط یک زندگینامهٔ خودنوشت نیست؛ بلکه یک حماسه یا شعر غنایی است».). بحرانی که شکل زندگینامهٔ خودنوشت را در مقام وجود بحران در ژانر درنظر می‌گیرد، درخور بررسی است. نشان زندگینامهٔ خودنوشت، یک «تأثیر استدلالی»[۸]، یک تأثیر قرائتِ مرتبط با برخی گفتمان‌هاست، و هم‌زمان از راه گردآوری و واسازی دیگر گفتمان‌ها و ژانرها تعریف می‌یابد (Gilmore, 1994:8).

بنابراین، نشان زندگینامهٔ خودنوشت یک بی‌ثباتی تأثیرگذار را هم در متن و هم در بستر یا زمینهٔ آن می‌آفریند. و در همین حال، بی‌شک، یک بحران در سلسله‌مراتب هویت‌های زندگینامهٔ خودنوشت نیز به‌شمار می‌آید؛ زیرا مؤلف زندگینامهٔ خودنوشت به جایگاه معنا در این فعالیت تبدیل می‌شود، آن هم در مقام تولیدکنندهٔ معنا و نظم‌دهنده به شناخت. منتقدان به این موضوع پرداخته‌اند که چگونه انواع متون بازنمایی خویشتن که بسیاری از آن‌ها تا پیش از این، زندگینامهٔ خودنوشت محسوب نمی‌شدند، نتوانسته‌اند در طبقه‌بندی‌های عام و محض، ادغام شوند. پیامد این امر، مقاومت و ایستادگی در برابر پروژهٔ زندگینامهٔ خودنوشت رایج در دورهٔ پس از عصر روشنگری است که هدفش حفظ سیاست فردگرایی بود. آندره کودرسکو[۹]، زندگینامه‌نویس رومانیایی و خبرنگار رادیوی ملی، بر اساس موضوع بازنمایی خویشتن که محور کنکاش پست‌مدرنیسم در طبقه‌بندی‌هاست، مرز میان هنر و زندگی را کم‌رنگ می‌سازد،

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-04-28]
[DOR: 20.1001.1.23223081.1398.10.1.5.7]

درست مانند آنچه در رؤیابینی یا کابوس همراه با بازتاب‌های غیرارادی و فزاینده رُخ می‌دهد. کودرسکو، زندگینامهٔ خودنوشت را به‌منزلهٔ یک اجرا می‌داند که در مقابل دیگران بازی می‌شود، دیگرانی که شاهد این امر هستند که چگونه نوشتن می‌تواند شیوه‌ای برای «افزودن بر زندگی من» (و چه بسا قضاوت دربارهٔ آن) باشد. این حالت، نوعی صحنه‌آرایی مبتنی بر زندگینامهٔ خودنوشت به‌شمار می‌رود که تمرکزش بر جایگاه همواره پیچیدهٔ کسانی است که به بازنمایی خویشتن می‌پردازند. گروهی از منتقدان، خلاف آن دسته از منتقدان پست‌مدرنیسم که درمورد سوژهٔ انسانی و عاملیت انسانی احساس نگرانی می‌کنند، انتقادهایی را درخصوص برساخته‌ها و بازنمایی‌های غالب از سوژه و نیز شکل‌های سیاسی و اجتماعی عاملیت، مطرح کرده‌اند. اما، نکتهٔ مهم این است که زندگینامهٔ خودنوشت به پست‌مدرنیسم درحقیقت یک متن و یک گفتمان را می‌بخشد که از طریق آن، می‌توان درمورد عاملیت انسانی نظریه‌پردازی کرد. عامل انسانیِ غیرمتمرکز در پست‌مدرنیسم، در مقام سوژهٔ زندگینامهٔ خودنوشت ظاهرنمی‌شود؛ بلکه در مقام تولیدکنندهٔ گفتمان است. از این رو، تناقضات موجود در گفتمان‌های بازنمایی خویشتن را بسط می‌دهد، و این تناقضات به نوبهٔ خود، گسیختگی‌ها یا ناپیوستگی‌های موجود را توضیح می‌دهند (Gilmore, 1994: 5-8).

۳-۱. مرزهای بازنمایی زبانی در زندگینامهٔ خودنوشت

درخصوص مرزهای بازنمایی در زندگینامهٔ خودنوشت، پال جِی[۱۰] پرسش‌های زیر را به میان می‌آورد: تا چه اندازه تعریف‌های سنتی از زندگینامهٔ خودنوشت، مانع درک ما از مفاهیم ضمنیِ بازنمایی خویشتن شده‌اند؟ «بیرون از مرزها»ی زندگینامهٔ خودنوشت درواقع چه جایی به‌شمار می‌رود؟ چه چیزهایی در خارج از مرزها، «هویت» تلقی نمی‌شوند؟ توجه و علاقهٔ پست‌مدرنیسم به موضوع خویشتن، شیوهٔ متفاوتی را برای طرح سؤالات محوری مربوط به مطالعات سنتی زندگینامهٔ خودنوشت و گفتمان‌های معاصرتر درخصوص بازنمایی خویشتن در پیش می‌گیرد؛ ازجمله اینکه: سوژهٔ این گفتمان کیست؟ چطور می‌توان خود را در مقام سوژهٔ بازنمایی در نظر گرفت؟ بی‌شک، نگاه منتقدان پست‌مدرن به این پرسش‌ها با رویکرد انسان‌گرایان سنتی تفاوت دارد. پال جِی همچنین نقش حافظهٔ بصری در زندگینامهٔ خودنوشت که کمتر مورد بررسی قرار گرفته است و نیز بحث هویتِ خویشتن و درنتیجه، چالش‌های مرتبط با ناکافی بودن یک رسانهٔ

[DOR: 20.1001.1.23223081.1398.10.1.5.7]
[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-04-28]

واحد برای تحقق بازنمایی خویشتن را شرح می‌دهد (Ashley, 1994: 11) .

زبان بصری که از سوی فرهنگ در اختیار ما قرار گرفته است، قلمروی متراکمی از تصاویر را در دسترس نگارندهٔ زندگینامهٔ خودنوشت می‌گذارد که می‌تواند از طریق آن‌ها هویت خود را بازنمایی کند. به همین ترتیب، سیدونی اسمیت[11] در مقالهٔ "Identity's Body" به کندوکاو در زمینهٔ پیچیدگی تجسم برای زنان می‌پردازد و تبعات آن درخصوص هویت و بازنمایی خویشتن را مورد بررسی قرار می‌دهد. طبق استدلال اسمیت، انواع گفتمان‌های مربوط به هویت در جهت گسست و تکه‌سازی بدن عمل می‌کنند تا اجزای آن را بهتر بشناسند و بتوانند به آن هویت جنسی یا نژادی ببخشند. رابطهٔ نزدیک با جسم و نیروی بالقوهٔ آن برای ایجاد حس بیگانگی، اسمیت را به سمت این سؤال سوق می‌دهد که «رنگ پوست چه ارتباطی با نوشتار زندگینامهٔ خودنوشت دارد و زندگینامهٔ خودنوشت چه ارتباطی با رنگ پوست دارد؟» به عقیدهٔ اسمیت، هر فرد، به هر میزانی که در «پوست‌ها و کلاف‌های معنا»[12] پوشانده و پنهان شود، معنای ضمنی بدن جنسیت یافته، بدن متن، و سیاست بدن را درهمهٔ مفاهیم مربوط به فردیت به همراه دارد (Ashley, 1994:267).

مایکل فیشر[13]نیز معتقد است که زندگینامهٔ خودنوشت در توسعهٔ انسان‌شناسی پست‌مدرن نقش داشته است. زندگینامهٔ خودنوشت و قوم‌نگاری، به‌دلیل گزارش‌دهی و شرح به زبانِ اول شخص مفرد، با یکدیگر مشترکاتی دارند. زندگینامهٔ خودنوشت، «دیدگاهی بومی» را ارائه می‌کند که فقط از طریق «مصاحبهٔ ژرف»[14] امکان‌پذیر می‌شود. زندگینامهٔ خودنوشت از منظر فیشر راهی است برای غلبه بر محدودیت‌های نظریهٔ اجتماعی سنتی، و لازمه‌اش این است که نگارندهٔ زندگینامهٔ خودنوشت شرحی از زندگی را برسازد که مطابق الگوهای محدودشدهٔ یک محقق برای بازنمایی خویشتن است. با این حال، هویت‌های چندفرهنگی که با این شکل از بازنمایی خویشتن همخوانی ندارند، از طریق همین محدودیت‌ها بازنمایی می‌شوند. درنهایت، می‌توان زندگینامهٔ خودنوشت را به‌عنوان جایگاهی در نظر گرفت که سرنخ‌ها و شواهد «نظریهٔ جدید اجتماعی» در آن یافت می‌شود؛ شواهدی که از مرزهای زندگینامهٔ خودنوشت سنتی و یا از محدودهٔ نظریهٔ اجتماعی سنتی بسی فراتر می‌روند. فیشر همچنین معتقد است که زندگینامه‌های خودنوشت قومیتی، موجب تسهیل بازاندیشی درخصوص حرکت مردم‌شناسی (و در مجموع، علوم انسانی و اجتماعی) از سمت الگوهای ارتباطی رفتارگرایانه و نمادگرایانه به

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-04-28]

[DOR: 20.1001.1.23223081.1398.10.1.5.7]

سوی الگوهای ساختارگرایی و پساساختارگرایی می‌شود. کلمات و نمادها در الگوهای رفتارگرایانه، نشانه‌هایی بی‌دردسر به‌شمار می‌آیند که در زنجیره‌ای معنادار از جملات یا عبارات، به هم می‌پیوندند و مرتب می‌شوند، و توالی‌های کُنش و واکنش را به‌وجود می‌آورند. از این رو، تحلیلگران می‌توانند الگوهای فرهنگی را براساس مجموعه اعتقادات بیان‌شدهٔ کُنشگران بنا کنند. نمادها در الگوهای نمادگرایانه، نشانه‌هایی ساده و تک‌معنا نیستند؛ بلکه معانی گوناگونی دارند. درنتیجه، در طول هر کُنشِ گفت‌وگو، معنایی بیش از آنچه یک گوینده یا شنونده درک می‌کند، مبادله می شود. به این ترتیب، نمادها در الگوهای نمادگرایانه، نشانه‌هایی پیچیده شمرده می‌شوند که معانی غنی و چندگانه و در عین حال مجزا از هم دارند. غنی‌ترین نمادها، شبیه یک «سیاه‌چاله‌اند»؛ یعنی کُلِ فرهنگ، درونشان متراکم شده است. تحلیلگران نمادگرا الگوهای فرهنگی را بر اساس نمادهای اصلی، «خوشه‌های نمادین»[۱۵]، و «گره‌های شبکه‌های معنا»[۱۶] مرتب‌سازی می‌کنند، و این چیدمان درواقع به ساختار یک کریستال شباهت دارد. در «نظام نمادین»[۱۷]، نوعی حس اطمینان‌بخش درخصوص سکون نسبی یا ثبات به چشم می‌خورد. اما، الگوهای ساختارگرایانه و به‌خصوص پساساختارگرایانه، با واسازی نمادها و استعاره‌ها به زنجیره‌های «تداعی معنا»[۱۸] و یا «مجاز مرسل»[۱۹]، در جهت یک پویایی تکثیرشونده، پُرانشعاب و دگرگون‌ساز، عمل می‌کنند. از این رو، در ساختارگرایی، پارامترها یا همان مقادیر معنایی نمادین مربوط به تغییر و تنوع، الگوپردازی می‌شوند. اما در پساساختارگرایی، عدم تعین‌های دگرگون‌سازِ معنا شکل می‌گیرند که موجب حفظ ناپایداری و تغییرپذیری متون و ارتباطات می‌شوند؛ و اگر به‌سرعت کنترل نشوند، حساسیت‌های شالوده‌شکنیِ پساساختارگرایی، تنش‌ها و فشارهای معانی جایگزین را آشکار می‌سازند و سبب واژگونی معنای قصدشده و مُجازِ آن نظارت‌ها می‌شود (Fischer, 1994: 84- 85 , 96).

۳-۲. سوژهٔ برساخته در مقام دیگری

زندگینامه‌های خودنوشت و مطالعات زندگینامهٔ خودنوشت که بر گروه‌های قومی و زنان متمرکز هستند، به‌خصوص در دو دههٔ اخیر و در پی تحقیقات فمینیستی و حوزهٔ پررونق مطالعات قومی، فزونی گرفته‌اند. به این ترتیب، با وجود اظهارنظرهایی که در خصوص پایان دوران زندگینامهٔ خودنوشت و چالش‌های پست‌مدرن درزمینهٔ مفاهیم سنتی خویشتن وجود

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-04-28]

[DOR: 20.1001.1.23223081.1398.10.1.5.7]

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-04-28]

[DOR: 20.1001.1.23223081.1398.10.1.5.7]

دارد، روایت‌های زندگینامهٔ خودنوشت و مطالعات تحقیقاتی درخصوص آن‌ها افزایش پیدا کرده‌اند. با این حال، در مطالعات زندگینامه‌های خودنوشت قومیتی، تضادهایی میان نظریه‌پردازان پست‌مدرن از یک سو، و روایت‌های گروه‌هایی که در حاشیه قرار گرفته‌اند از سوی دیگر، مشاهده می‌شود. تلاش‌های نهادینه‌شده برای ادغام «دیگریِ» فرهنگی و بسط قوانین، سبب شده است تا توجه محافل آکادمیک به سوی زندگینامه‌های خودنوشت زنان و گروه‌های قومی جلب شود، و محققان پذیرای گوناگونی و پیچیدگی فرهنگی باشند. از این منظر، زندگینامه‌های خودنوشت قومیتی، اغلب اوقات، کارکرد «نماینده بودن»[۲۰] را دارند، و بحث در زمینهٔ ادبیات، فرهنگ و سوبژکتیویتهٔ اقلیت‌ها را برمی انگیزند. با توجه به پیچیدگی‌های دنیای پست‌مدرن ما، چندگانگی کشمکش‌ها و ناهمخوانی‌های فزایندهٔ اقتصادی و اجتماعی که حول تفاوت‌های نژادی، طبقاتی، جنسیتی، و قومیتی شکل می گیرند، و همچنین به‌دلیل بدیهی فرض کردن این امر که زندگینامهٔ خودنوشت، تصویری از یک انسان را به خواننده ارائه می‌کند، شیوهٔ قرائت و آگاهی ما از تفاوت‌های فرهنگی، برانگیزندهٔ سؤالات و پیامدهای مهمی خواهد بود. اگر فهم فرهنگ‌های گوناگون و افرادی که در جایگاه‌های مختلف قرار دارند، هدف غایی شناخت فرهنگی باشد و از طریق آن، بتوان هماهنگ‌تر و دوستانه‌تر با یکدیگر زندگی کرد، در این صورت لازم است درخصوص نحوهٔ قرائت، ادراک و آموزش زندگینامهٔ خودنوشت، به‌خصوص زندگینامهٔ خودنوشتِ قومیتی، بازاندیشی انجام گیرد. در خصوص زندگینامهٔ خودنوشت، سه گفتمانِ مطالعات پست مدرنیسم، فمیسنیم و قومیت‌گرایی بااهمیت به شمار می‌روند. پیش از هر چیز، باید گفت که زندگینامهٔ خودنوشت از کارکردهای ایدئولوژیکی مهمی در فرهنگ برخوردار است. پال اسمیت[۲۱] معتقد است که زندگینامهٔ خودنوشت را نمی‌توان به-عنوان شکل ارجحِ متن ایدئولوژیکی که لازمه‌اش انسجام و قابل شناسایی بودن ما در مقام یک «سوژهٔ» مرتبط با دانش عقل‌محور است، ناچیز شمرد. از دیدگاه او، زندگینامهٔ خودنوشت قادر است سوژه‌ای را که روابط اجتماعی قانونمند را تضمین می‌کند، برسازد و مشروعیت بخشد (Smith & Paul, 1988: 105). به نظر می‌رسد که افزایش شمار داستان‌های زندگی و توجه محققانه به زندگینامهٔ خودنوشت، بر این ادعا صحه می‌گذارد. از آن جا که روایتِ زندگینامهٔ خودنوشت، «ارائهٔ وانمود انسانی»[۲۲] را طبیعی جلوه می‌دهد، همچنان به‌منزلهٔ یک طبقه‌بندی ادبی و یک ژانر برخوردار از قدرت ایدئولوژیکی باقی می‌ماند.

به طور خلاصه، زندگینامهٔ خودنوشت دارای کارکرد سیاسی است. در فرهنگی که به فردگرایی و دانش تجربی ارج نهاده می‌شود، «منِ» متکلم، سنجه‌ای برای دانش حاکم محسوب می‌شود و از این رو، شکل آن نیز، ارجح خواهد بود. محققان زندگینامه‌ها خودنوشت به‌دلیل همین کارکرد می‌توانند از نظریات پست‌مدرن که ایدئولوژی‌های نهفته در گفتمان را بررسی می‌کنند، بهره بگیرند. افزون بر این، اسمیت با مطرح کردن تفکر ساختارگرایانه و پساساختارگرایانه، تأکید می‌کند که زبان قادر نیست به طورشفاف، یک سوژهٔ تاریخی منسجم و ضروری را آشکار سازد. سوژهٔ متکلمی که در گفتمان‌های چندگانه و متناقض به لحاظ تاریخی جای گرفته است، در واقع «من» را در موقعیت‌هایی از جهان پیرامون قرار می‌دهد که به لحاظِ مفهومی، در زبان به‌واسطهٔ گفتار ایستا محقق می‌گردد. در این صورت، ماهیت سوژهٔ متکلم، زمینه‌ای مهم برای بحث‌های مربوط به زندگینامهٔ خودنوشت و فمینیسم باقی خواهد ماند. در امتداد این موضوع، خویشتنِ زندگینامهٔ خودنوشت را باید به‌عنوان یک برساختهٔ اجتماعی و تاریخی درنظر گرفت که مواضع چندگانه ای را در جهان‌ها و گفتمان‌های پیچیده اتخاذ می‌کند. به اعتقاد سیدونی اسمیت، شکل زندگینامهٔ خودنوشت، متمرکز بر مردان است و براساس آن، تبار مردان و ایدئولوژی‌های جنسیتی، بازتولید می‌شوند. حال، سؤالی که مطرح می‌شود، این است که موجودِ انسانیِ «غیرمرد» که در فرهنگ به‌منزلهٔ «دیگری» به‌شمارمی‌آید، چطور می‌تواند خویشتن را بازنمایی کند؟ منظور از «دیگری»، عموماً کسی است که در نظم برتر نمادین، برساخت‌های منفی به‌شمار می‌آید؛ به بیان دیگر، همان غیرمرد، غیرسفید، غیرامریکایی، و از این قبیل. سیدونی اسمیت می‌گوید تا قرن بیستم، زنان فقط در نوشته‌هایی بازنمایی می‌شدند که گفتمان مردان برای زنان برمی‌ساخته است، ازجمله به‌عنوان راهبه، همسر و یا ملکه. هر چیز دیگری جز این نوشته‌ها به لحاظ زبان‌شناسی و فرهنگی غیرقابل تصور به‌شمار می‌رفت. به این ترتیب، دیگریِ فرهنگی برای ابراز وجود در آثار چاپی مجبور بود یا از نظم نمادین غالب استفاده کند و یا به کلی سکوت پیشه کند (Smith & Sydonie, 1987: 26). به زعم هِنری لوئیز گیتز جونیور[۲۳]، نویسندگان حتی « گفتمانِ دو صدایی»[۲۴] را به‌کار می‌برده اند تا از این طریق، «متن نوشته‌شده» از سوی فرد سفیدپوست با صدای فرد سیاهپوست صحبت کند. همین امر دربارهٔ مشکلات زنان در طول تاریخ، در ارتباط با نوشتن زندگینامهٔ خودنوشت، صدق می‌کند (Gates, 1988: 55) .

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-04-28]
[DOR: 20.1001.1.23223081.1398.10.1.5.7]

نماد یا استعارهٔ «گفتمان دو صدایی»، میان گفتار سفیدپوست و صدای سیاه‌پوست تمایز قائل می‌شود، و همچنین گفتار مردانه و صدای زنانه را از یکدیگر متمایز می‌سازد. با این همه، در اینجا خطری بالقوه نهفته است؛ زیرا استعارهٔ به‌کار رفته، از طریق طبیعی جلوه دادن صدای سیاه‌پوست، صدای زنانه، تجربهٔ سیاه‌پوست، تجربهٔ زنانه، و همچنین با نادیده گرفتن نیروهای پیچیده‌ای که صداها و تجارب را تولید می‌کنند، صدا و تجربه را در مقام امری ذاتی معرفی می‌کند (*ibid*). آیا جوامع زبانی ما، فهم تجارب را شکل نمی‌دهند؟ چرا باید بر دوگانگی‌ها تأکید کرد؟ آیا «دیگریِ» فرهنگی در جوامع زبانی و استدلالی چندگانه سکونت ندارد؟

برای قرائت و درک زندگینامه‌های خودنوشت باید راهکارهای جایگزین را جست‌وجو کرد و زندگینامه‌های خودنوشت قومیتی، جایگاهی غنی برای این منظور محسوب می‌شوند. زندگینامهٔ خودنوشت قومیتی و داستان‌های خیالیِ مبتنی بر زندگینامهٔ خودنوشت، شکل‌های اصلی برای کشف جامعهٔ کثرت‌گرای اواخر عصر صنعتی در پایان قرن بیستم به شمار می‌روند. فیشر سه دلیل را برای این ادعا ذکر می‌کند: اول اینکه قومیت با هر نسل و به طور مداوم در حال برسازی دوباره است. به بیان دیگر، قومیت ساکن نیست. دوم، هیچ الگوی ایفای نقش برای اقلیت‌های امریکایی ازجمله امریکایی -چینی، مکزیکی- امریکایی و غیره وجود ندارد. و سوم، زندگینامه‌های خودنوشت قومیتی مجبورند صدا یا سبکی را پیدا کنند که بتواند مؤلفه‌های متعدد هویتی را در خود جای دهند. از این رو، به اعتقاد فیشر، باید مفهومی متکثر، چندبُعدی، و چندوجهی از «خویشتن» را ابداع کنیم، مفهومی که بتواند خُلقیات اجتماعی مربوط به چندگانگی را بیش از پیش در بوتهٔ آزمایش بگذارد. راهکار فیشر برای بررسی زندگینامه‌های خودنوشت قومیتی، نقشه‌برداری‌های «غیرشناختی»[۲۵] از آگاهی حاضر در روایت زندگینامهٔ خودنوشت، مانند روان‌کاوی، کارکرد رؤیا[۲۶]، استعاره، و فرایند «انتقال[۲۷]» است. این ردیابی‌های غیرشناختی، «نشانه‌های زبان‌شناختی»[۲۸] را بازنمایی می‌کنند و بنابراین، با شیوه‌های استدلالی غالب و ریشه‌دار در ایدئولوژی پیوند دارند. درنتیجه، ارزشِ به کارگیری این راهکارهای غیرشناختی در ارائهٔ راهی برای بررسی «دیگریِ» فرهنگی در نوشته‌های زندگینامهٔ خودنوشت است، و از خطرات احتمالی «گفتمان دوصدایی» نیز اجتناب می‌ورزد (Fischer, 1994: 195).

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-04-28]
[DOR: 20.1001.1.23223081.1398.10.1.5.7]

۴. تحلیل سوژۀ زندگینامۀ خودنوشت از نگاهِ پساساختارگرایی

باختین[۲۹] بر این باور است که ایدئولوژی از طریق قدرت گوشت و خونِ کرونوتوپ[۳۰] عمل می‌کند، و از این رو، باعث می‌شود یک نظم اجتماعی خاص، طبیعی به نظر برسد. همچنین، می‌توان گفت که این نکته، همان تأثیر پنهان زبان است. زبان‌شناسی دیگر به نام امیل بِنونِیست[۳۱] نیز خاطر نشان می‌سازد که ضمایر شخصی در «نظام‌های دلالتی»[۳۲]، هرگز از قلم نمی‌افتند؛ اما خلاف سایر دلالتگرها، به مفهوم یا فردی اشاره نمی‌کنند. ضمایر شخصی به طبقه‌ای از کلمات تعلق دارند که از جایگاه سایر نشانه‌های زبانی می‌گریزند. این ضمایر، مبهم باقی می‌مانند تا زمانی که فرد از کلمۀ «من» استفاده کند، و به وسیلۀ آن، خودش را از «شما» مجزا سازد و مورد خطاب قرار دهد. در این صورت، واقعیتی که «من» به آن اشاره دارد، واقعیت گفتمان است: در گفتمان است که «من» متکلم را تعیین می‌کند و متکلم نیز خود را در مقام سوژه قرار می‌دهد. بنونیست اضافه می‌کند که زبانی که این چنین سازماندهی شده باشد، به متکلم اجازه می‌دهد تا کلِ زبان را با انتصاب «من» به خود اختصاص دهد. گروه دیگری از ضمایر که در این جایگاه مبهم با ضمایر شخصی (من/ شما) شریک‌اند، کلماتی هستند که روابط زمانی و مکانی را حول سوژه، سازماندهی می‌کنند، از قبیل «این»، «اینجا»، «اکنون». این نشانگرها یا شاخص‌های زمان و مکان، همواره از سوی «من» یک گفتمان،تعیین می‌شوند. بنابراین، «من» که در گفتمان سخن می‌گوید، تعیین کنندۀ »اینجا»، «اکنون»،«آنجا» و «سپس» به لحاظ زمانی و مکانی است. این جفت‌های مرتبط با هم در بستر «عدم تعین زبان‌شناختی»[۳۳]، دقیقاً همان اصطلاحات مربوط به کرونوتوپ‌های زندگینامۀ خودنوشت هستند: من/ شما؛ اینجا/آنجا؛ اکنون/ سپس. همین که سوژۀ زندگینامۀ خودنوشت صحبت کند، «من»، اینجا و اکنون را برمی‌سازد و بنابراین، زمان و مکانِ بودن و بیانات، و همچنین «شما» (خواننده) را به طور تصوری، تعریف می‌کند. آنجا و سپس، در نقطۀ مقابل اینجا و اکنون هستند، و از این رو می‌توان از طریق تحلیل زندگینامۀ خودنوشت با روش کرونوتوپ، عدم تعین زبان در فرهنگ را تشخیص داد. اما، دقیقاً در همین اصطلاحات زوج گونه است که با قدرت استدلالی زبان برای شکل دادن به جهان تصوری موجود انسانی، روبه‌رو می‌شویم. این اصطلاحات، در واقع اینجا و اکنونِ متکلم را تعریف می‌کنند و زمان و مکانی را که به‌واسطۀ آن می‌توان متکلم یا تصویری

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-04-28]

[DOR: 20.1001.1.23223081.1398.10.1.5.7]

انسانی را مجسم کرد، مهیا می‌سازند (Benveniste, 1971: 226) .

بنابراین، زندگینامهٔ خودنوشت نیز ارتباطی نزدیک با کرونوتوپ دارد. از آن جا که زندگینامهٔ خودنوشت دارای قدرتِ شکل دادن به تصویر انسانی است، همین که خواننده، متکلم را در اینجا و اکنونِ «منِ» متکلم مجسم می‌کند، جای‌گذاری ازطریق کرونوتوپ، روشی مؤثر برای قرار دادن متکلم در کائنات خواهد بود؛ زیرا تصویر مبتنی بر کرونوتوپ، تأثیری از زبان، و در عین حال عموماً نامرئی است. تحلیل از طریق کرونوتوپ، به‌خصوص برای قرائت زندگینامه‌های خودنوشتِ «دیگریِ» به حاشیه رانده‌شده، بسیار ارزشمند است؛ زیرا خواننده در چنین تحلیلی می‌تواند شاهد تأثیر زبان باشد. به بیان دیگر، می‌توان جایگاهی را که گفتمان برای سوژه در کائنات تعیین می‌کند، تصور کرد. اگر ادعای بارت[۲۴] را مبنی بر اینکه سوژه، تأثیری از زبان است بپذیریم، تمرکز بر کرونوتوپ این امکان را در اختیارمان قرار می‌دهد تا آن تأثیر را به شکلی عینی بررسی کنیم. پرسش‌هایی که تلویحاً به دنبال این بررسی به میان می‌آیند، عبارت‌اند از اینکه کدام نیروهای ایدئولوژیکی، سوژه را به سمت این کرونوتوپ‌ها سوق می‌دهند؟ کدام هویت‌ها و روابط اجتماعی در این کرونوتوپ‌ها امکان‌پذیر و کدام یک امکان‌ناپذیر هستند؟ کدام معانی فرهنگی را می‌توان با آن زمان‌ها و مکان‌ها مرتبط دانست؟ کدام اهمیت ایدئولوژیکی را می‌توان برای موضع‌گیری کرونوتوپ هر سوژهٔ تاریخی درنظرگرفت؟ کرونوتوپ‌ها مقولاتی طبیعی یا بدیهی نیستند؛ بلکه فرهنگ آن‌ها را تجویز می‌کند و در معانی فرهنگی ریشه دارند(*همان*) . مطالعهٔ زندگینامه‌های خودنوشت به طریق کرونوتوپ، به‌خصوص زندگینامه‌های خودنوشتِ «دیگریِ» فرهنگی، امکان قرائتی متفاوت را در اختیارمان قرار می‌دهد که همانا درک تأثیر گفتمان‌هایی است که مؤلف زندگینامهٔ خودنوشت در آن‌ها جای می‌گیرد. این کار، از طریق بررسی قرارگیری زمانی و مکانیِ سوژه در جهان میسر می‌شود و امکان نقد فرهنگی ایدئولوژی‌های حاکم را نیز فراهم می‌آورد. از آنجا که سوژه‌های زندگینامه‌های خودنوشت، ایدئولوژی‌های حاکم را بازتولید می‌کنند، مسائل مطرح‌شده در زندگینامهٔ خودنوشت فقط در مقوله‌های ادبی و تاریخی خلاصه نمی‌شوند؛ بلکه مسائل فرهنگی را هم دربرمی‌گیرند. اگر گسترده‌ترین مفهوم فرهنگ را درنظر بگیریم که به معنای موارد تجویزشده و موارد منع شده است، در این صورت، زندگینامه‌های خودنوشتی که برخی از مواضع سوژه را طبیعی‌سازی می‌کنند، درواقع حکم به تجویز این مواضع را می‌دهند و از این

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-04-28]

[DOR: 20.1001.1.23223081.1398.10.1.5.7]

رو، ضامن روابط اجتماعی‌ای هستند که سوژه به شکلی غیرمستقیم آن‌ها را ایجاد می‌کند. مسئله‌ای که باقی می‌ماند، این است که آیا مواضع سوژهٔ مخالف یا مقاوم را هم می‌توان در قالب زندگینامهٔ خودنوشت بازنمایی کرد یا نه. به بیان دیگر، طبق استعارهٔ به‌کار رفته از سوی باختین، می‌توان در برخی سوژه‌های زندگینامهٔ خودنوشت، بازنمایی «نیروهای سانتریفیوژی»[۳۵] (مرکزگریزی) را که از مرکز حرکت می‌کنند و دور می‌شوند، جست‌وجو کرد (یعنی همان گریز از نهادهای غالب). در برخی دیگر از سوژه‌های زندگینامهٔ خودنوشت، «نیروهای سانتریپدال»[۳۶] (مرکزگرا) را می‌یابیم که برعکس، از محیط و حاشیه به سمت مرکز می‌روند (به مفهومِ این همانی با نهادهای غالب که یکپارچگی را تجویزو طبیعی سازی می‌کنند) (Bakhtin, 1981: 251).

چنان چه سوژه‌های زندگینامه‌های خودنوشت را به شیوهٔ کرونوتوپیک در روایت قرار دهیم و کارکردهای استدلالی را که این سوژه‌ها در آن‌ها گذاشته شده‌اند، بیابیم، می‌توان اثرات گفتمان‌ها بر سوژه را ردیابی کنیم و سوبژکتیویته‌های چندگانه‌ای را که درون آن‌ها زندگی می‌کنند، بازشناسیم. همین که میان راوی، سوژهٔ تاریخی، و سوژهٔ زندگینامهٔ خودنوشت تمایز قائل شویم، قادر خواهیم شد که از ذات باوری[۳۷] افراد یا گروه‌هایی که در آن‌ها زندگی می‌کنند، اجتناب ورزیم، و الگوهای سوژه‌ای را با گفتمان‌ها مرتبط سازیم. بی‌شک، در بستر دنیای پست‌مدرن، ما در گفتمان‌های چندگانه و متناقض به سر می‌بریم؛ زیرا شرایط تاریخی و اقتصادی زندگی انسان امروزی هم چندگانه و هم متناقض است. فرض کردن یک «خویشتنِ ذات باور»[۳۸] به معنای نفی آن تناقضات و شرایط خواهد بود. افزون بر این، میل به یافتن یک خویشتن در زندگینامهٔ خودنوشت، به‌دلیل ناممکن بودن بازنمایی یک کُل از راه زبان، به‌ناچار با شکست مواجه می‌شود. از این رو، داعیهٔ برخورداری از یک «خویشتنِ ذات باور»، به معنای انکار شیوه‌ای است که شرایط تاریخی، نیروهای مادی و گفتمان‌های فرهنگی، بیانات خویشتن را شکل می‌دهند.

با توجه به توضیحات بالا، به‌طور خلاصه می‌توان گفت که لازم است سه موضوع نقادانه را در بررسی زندگینامهٔ خودنوشت مدنظر داشت. موضوع اول، با کاربردها و اهداف زندگینامهٔ خودنوشت سروکار دارد، اینکه آیا طبق نظر پال اسمیت، «فُرم» فقط در جهت تضمین روابط اجتماعی و قانونی عمل می‌کند، و یا اینکه می‌تواند ایدئولوژی‌های غالب و رایج در روابط

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-04-28]

[DOR: 20.1001.1.23223081.1398.10.1.5.7]

اجتماعی را به چالش بکشد؟ کانون توجه مسئلهٔ دوم، معنای سوژهٔ متکلم در زندگینامهٔ خودنوشت است، که در بخش نخست این مقاله نیز به اختصار آمده است، به این مفهوم که آیا در مرکز زندگینامهٔ خودنوشت، یک «خویشتن» یا یک «فردِ ذات باور» را قرائت می‌کنیم که او را منسجم و یکپارچه تصور می‌کنیم و خالق معنای خودش می‌دانیم، و یا اینکه درواقع سوژه‌ای پست‌مدرن را در زندگینامهٔ خودنوشت می‌یابیم، سوژه‌ای پویا که درطول زمان دستخوش تغییر می‌شود، از جایگاهی تاریخی در دنیا برخوردار است و در گفتمان‌های گوناگون نیز شرکت می‌کند؟ مسئلهٔ سوم، ارتباط تنگاتنگی با دو مورد پیشین دارد، اینکه چگونه می‌توان دربارهٔ ارتباط میان سوژه و زبان که نویسنده از آن، برای ارائهٔ «منِ» سوژهٔ متکلم استفاده می‌کند، نظریه‌پردازی کرد؟ آیا باید یک زبان شفاف را فرض بگیریم که به‌طور ضمنی حاکی از این است که سوژهٔ متکلم به طورخودکار معنای قصدشده را که بلافاصله درک می‌شود، از طریق زبان منتقل می‌کند، و یا اینکه به‌واسطهٔ روش‌های استدلالی، بیان‌های احتمالی که پراکنده، تکه تکه و نامناسب برای ارائهٔ «منِ» متکلم هستند، شکل می‌گیرند؟ نحوهٔ پاسخ ما به این پرسش‌ها بر چگونگی درک و قرائت ما از اقلیت‌های فرهنگی‌ای که در حاشیه قرار دارند، تأثیر می‌گذارد. به اعتقاد بتی برگلند[۳۹]، در جامعهٔ کثرت‌گرای غربی، باید مفهوم «خویشتنِ انسان‌گرا و ذات باور (ماهیت باور)» در مرکز زندگینامهٔ خودنوشت را موردچالش قرار دهیم و به درک سوژهٔ چندوجهیِ زندگینامهٔ خودنوشت ـ که به لحاظ اجتماعی و تاریخی شکل گرفته است ـ دست پیدا کنیم. زندگینامه‌های خودنوشت قومیتی در این بستر، جایگاه معناداری را برای کشف سوبژکتیویته‌های چندگانه فراهم می‌آورند. از این رو، باید قرائتی نقادانه‌تر از زندگینامه‌های خودنوشت قومیتی داشت که بر شاخص‌های زبان‌شناسی استوارند؛ زیرا ایدئولوژی‌ها در استعاره‌ها و کارکرد رؤیا ریشه دارند، و قومیت‌ها چه بسا ایدئولوژی‌های غالب را از این طریق بیان می‌کنند (Bergland, 1994: 161).

استعارهٔ «گفتمان دوصدایی»، که تلویحاً نشان‌دهندهٔ زبان و تجربهٔ ظالم و مظلوم است،

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-04-28]

[DOR: 20.1001.1.23223081.1398.10.1.5.7]

ممکن است طبقه‌بندی‌ها را طبیعی جلوه دهد. این استعاره، نه زبان و نه تجربه را مشکل‌ساز نمی‌کند، بلکه حتی منکر پیوند میان آن‌ها و ابهاماتشان می‌شود. از این رو، این ادعای پست-مدرنیسم را که می‌گوید، این گفتمان‌ها هستند که شیوهٔ تجربهٔ ما از جهان را شکل می‌دهند، مخفی می‌سازد. اظهارنظر رولان بارت مبنی بر اینکه سوژه را می‌توان «تأثیری از زبان» تعریف کرد، نشان‌دهندهٔ پیچیدگی رابطهٔ میان سوژه و زبان است. اگر بپذیریم که انسان‌ها در گفتمان‌های چندگانه و متناقض قرار گرفته‌اند، باید گفت که همین تأثیرِ ناشی از این چندگانگی، سوژه را شکل می‌دهد. بارت همچنین معتقد است که تمام نیروهای بیرونی، ناگزیرند که زبان را بربایند، درست همان گونه که یک فقیر مجبور می‌شود نان بدزدد (Barthes, 1977: 79) . پرسشی که این استعاره به میان می‌آورد، این است که چگونه افراد، سوبژکتیویته‌های خود را در زبانی که به سرقت رفته است، ابراز می‌کنند، و این زبان تا چه اندازه برای کسانی که ناچار به سرقت آن شده‌اند، متفاوت عمل می‌کند؟ به بیان دیگر، فراخوانِ فیشر برای یافتن راهی کمتر آشکار به منظورِ بررسی سوژهٔ زندگینامهٔ خودنوشت، به‌خصوص درمورد بررسی سوبژکتیویته‌های افرادی که در مقام «دیگریِ» فرهنگی برساخته شده‌اند، ارزشمند به‌شمار می‌آید. می‌توانیم با استفاده از روش‌های غیرشناختیِ یادشده برای قرائتِ زندگینامهٔ خودنوشت، به‌خصوص تحلیلِ کرونوتوپیک (مبتنی بر زمان ـ مکان)، پیامدهای روش‌های استدلالی درخصوصِ سوژه‌های متکلم را متصور شویم و به بررسی تبعاتِ این تأثیرات، هم به لحاظ فردی و هم به لحاظِ فرهنگی، بپردازیم. تحلیلِ کرونوتوپیک این امکان را در اختیار ما قرار می‌دهد که سوبژکتیویته‌های دخیل در زندگینامه‌های خودنوشت را بررسی کنیم؛ هم سوژه‌های ارتقا یافته در فرهنگِ جامعه که ضامن روابط اجتماعی و قانونی هستند و هم کسانی که در موضعِ سوژه‌های مقاوم قرار می‌گیرند و نقاب را از ایدئولوژی‌های فرهنگی ریشه‌دار برمی دارند. به عقیدهٔ برگلند، چنین نگاهی به زندگینامهٔ خودنوشت، آن را درجایگاهی مناسب برای به چالش کشیدنِ روابط اجتماعیِ غالب قرار می‌دهد.

۵. نتیجه

نظریهٔ سوژه در زندگینامهٔ خودنوشت، وجودِ سوبژکتیویته‌های چندگانه و متناقض را به‌منزلهٔ اثری از گفتمان‌های چندگانه در لحظهٔ خاصی از تاریخ درنظر می‌گیرد. کسانی که از نظریاتِ

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-04-28]

[DOR: 20.1001.1.23223081.1398.10.1.5.7]

پست مدرن درخصوصِ سوژه هراس دارند، درواقع حمله به خویشتنِ خودمختار و منسجم را با حمله به کُل انسان‌ها یکسان می‌گیرند. بدیهی است که باید میان «خویشتن در رویکردِ انسان گرایی» و «کُل انسان‌ها» تمایز قائل شویم و در مفهومِ انسان نیز بازنگری کنیم. مفاهیم ما از خویشتنِ انسان‌گرا/ ذات‌باور که در پانصد سال اخیر در اروپا به‌عنوان خویشتنِ عقلانی، منسجم، واحد و در عین حال مردسالار طبیعی‌سازی شده است، پیوند قوی و نزدیکی با سنت‌های فردگراییِ غربی دارد. همچنین، مفهوم خویشتنِ فردگرا، یکپارچه و تفکیک‌ناپذیرِ عصر روشنگری، بازنمایی‌هایی از زندگینامه‌های خودنوشتِ هژمونیک را به‌وجود آورده است، بازنمایی‌هایی که تمایلِ پنهان خویشتنِ دکارتی برای حاکمیت بر دنیا و تملک آن را آشکار می‌کند. این دیدگاه دربارهٔ خویشتن، شیوهٔ شکل‌گیری ما در زبان و برخورداری ازجایگاه‌های متفاوت در آن را (که منوط به نژاد، طبقهٔ اجتماعی، جنسیت و یا قومیت است)، پنهان می‌سازد و بر آن‌ها نقاب می‌گذارد. از آن جا که این الگویِ انسان‌گرا/ ذات باور، دیدگاه خود در خصوصِ انسان‌ها را تعمیم می‌دهد و جهانی‌سازی می‌کند، درواقع افراد را تاریخ‌زدایی می‌کند و دیالکتیکِ لحظهٔ تاریخی و همچنین کارکردهای ایدئولوژیکیِ شکل‌دهندهٔ سوبژکتیویته‌ها را نادیده می‌گیرد. مطالعاتِ زندگینامهٔ خودنوشت را می‌توان به‌عنوان جایگاهی در نظر گرفت که نه فقط مفاهیمِ ذات‌باوریِ موجود انسانی را به چالش می‌کشد؛ بلکه به بررسی تأثیر گفتمان‌های مختلف بر سوژه‌ها می‌پردازد. از این رو، مطالعاتِ زندگینامهٔ خودنوشت در واقع جایگاهی را برای نقدِ فرهنگی و تغییراتِ اجتماعی در میانهٔ دنیای پست‌مدرن یعنی در دنیایی که تکه تکه شدن، روایات متناقض و چندگانه، مبارزات جهانیِ ستمدیدگان، و فروپاشی معرفت‌شناسی و نظام‌های سیاسی مدرن، وجه مشخصهٔ آن شده است، فراهم می‌آورد. در نهایت، باید گفت، از آن جا که زندگینامهٔ خودنوشت، از قدرت مشروعیت‌بخشی به برخی مواضع سوژه برخوردار است، گفتمان زندگینامهٔ خودنوشت در عصر پست‌مدرن، آمیزه ای از هر دو سوژهٔ واقعی و برساخته است که در زبانِ بازنمایی‌کنندهٔ زندگی خصوصی و زندگی عمومی نگارندهٔ زندگینامهٔ خودنوشت با در نوردیدن مرزهای یکدیگر و راه یافتن هر یک به درون دیگری، انجام می‌پذیرد. از این رو، «منِ» زندگینامهٔ خودنوشت هم سوژهٔ واقعی این گفتمان است و هم نمایندهٔ دیگران برساخته‌شده در متن خواهد بود.

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-04-28]
[DOR: 20.1001.1.23223081.1398.10.1.5.7]

۶. پی‌نوشت‌ها

1. disciplinary experimentation
2. generic typology
3. Chantal Mouffe
4. Leigh Gilmore
5. Henry Adams
6. fiction
7. Marks
8. discursive effect
9. Andre Codrescu
10. Paul Jay
11. Sidonie Smith
12. skins and skeins of meaning
13. Michael M. J. Fischer
14. In-Depth interview
15. Symbol clusters
16. nodes of semantic networks
17. symbolic system
18. associations
19. metonym
20. representative
21. Paul Smith
22. presentation of the human seem
23. Henry Louis Gates, Jr
24. double-voiced discourse
25. noncognitive
26. dreamwork
27. transference
28. linguistic markings
29. Mikhail Bakhtin
30. chronotope
31. Emile Benveniste
32. systems of signification
33. linguistic indeterminacy
34. Roland Barthes
35. centrifugal forces
36. centripedal forces
37. essentializing
38. essentialist self
39. Betty Bergland

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-04-28]

[DOR: 20.1001.1.23223081.1398.10.1.5.7]

7. References:

- Ashley, C.; Leigh Gilmore & Gerald N. Peters, Eds. (1994*). Autobiography and Postmodernism*. Ed. USA: University of Massachusetts.
- Bakhtin, M.M. (1981). *The Dialogic Imagination: Four Essays.* Trans. Caryl Emerson and Michael Holquist. Austin: U. of Texas P.
- Barthes, R. (1977). *Roland Barthes.* Trans. Richard Howard. New York: Noonday.
- Beneviste, E. (1971). *Problems in General Linguistics*. Trans. Mary Elizabeth Meek. Coral Gables: U of Miami P.
- Bergland, B. (1994). “Postmodernism and the Autobiographical Subject: Reconstructing the “Other”.” *Autobiography & Postmodernism.* Ed. Kathleen Ashley, Leigh Gilmore & Gerald Peters. Boston: U of Massachusetts.
- Fischer, M. M.J. (1994). “Autobiographical voices and mosaic memory”. *Autobiography & Postmodernism.* Ed. Kathleen Ashley, Leigh Gilmore & Gerald Peters. Boston: U of Massachusetts,.
- Gates, J. L. Jr. (1988). “James Gronniosaw and the trope of the talking book.” *Studies in Autobiography*. Ed. James. Olney. New York: Oxford UP.
- Gilmore, L. (1994). “The mark of autobiography: postmodernism, autobiography and genra”. *Autobiography & Postmodernism.* Ed. Kathleen Ashley, Leigh Gilmore & Gerald Peters. Boston: U of Massachusetts.
- Smith. P. (1988*). Discerning the Subject.* Mineapolis: U of Minnesota P,.
- -------------. (1987*). A Poetics of Woman’s Autobiography: Marginality and the Fictions of Self-Representation.* Bloomington: Indiana UP.

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-04-28]

[DOR: 20.1001.1.23223081.1398.10.1.5.7]